



شعر معاصر تاجیکستان: من از وجدان خود بسیار می ترسم

پدیدآورنده (ها) : مسلمانیان قبادیانی، رحیم؛ ضیاءعبدالله

ادبیات و زبانها :: نشریه شعر :: دی ۱۳۷۲ - شماره ۸

صفحات : از ۷۶ تا ۷۷

آدرس ثابت : <https://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/567717>

تاریخ داندلود : ۱۴۰۲/۰۱/۲۴

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [قوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



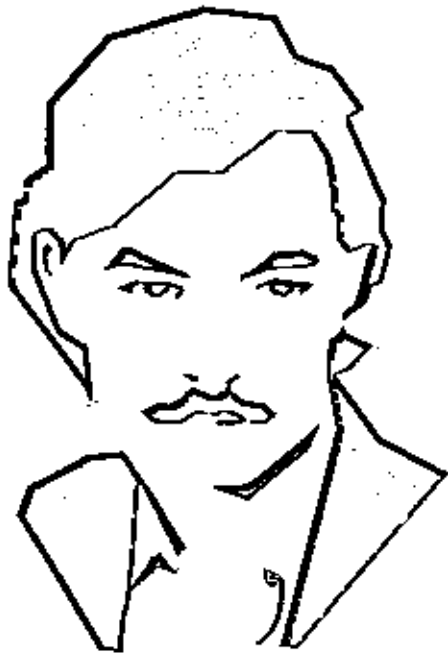
- من در خلوت خود همیشه دیگران را جلوتر از خودم می بینم
- شعر معاصر اسپانیا : نوری که از زبان ما می جوشد
- مفهوم اسطوره-ی سیزیف در شعر معاصر عراق و ایران با تکیه بر قصیده-ی «رسالة من مقبرة» از بدر شاکر السیّاب و شعر «کتیبه» از مهدی اخوان ثالث
- شعر: ناظم حکمت از شعر خود سخن می گوید (دیدگاه های ناظم درباره شعر)
- شعر معاصر تاجیکستان: بیچاره دلم تنور بی آتش من
- با من چه کردند؟ (یکی از ستاره های سینما گزارش خود را بیان می کند)
- من راز فصل ها را می دانم؛ خوانش روانکارانه (اسطوره شناختی) از شعر «آن روزها» اثر فروغ فرخزاد
- ادبیات داستانی و شعر: ترس از جهان روشن (نگاهی به کتاب من نمی ترسم نوشته ی سرور کتبی برگزیده ی جایزه کتاب فصل - معرفی کتاب)
- از روسیه پرستی تا روسیه گریزی در شعر معاصر تاجیکستان (با تکیه بر درون مایه های تعلیمی و غنایی)
- ضرورت آموختن: اجازه خانم من از نوشتن می ترسم (چگونه ترس از نوشتن در کودکان از میان می رود)



من از وجدان خود بسیار می ترسم

ضیاء عبدالله

اشاره:



ادیبان رویه مردمی تاجیک با سرداری استاد صدرالدین هینی بخاراوی (۱۸۷۸-۱۹۵۴) تبدلات اکتابری بلشویکان روسیه را به چنان پذیرفته و زیر از یک طرف امیربخارا عالم خان منیت، مانند اچداد خود، جاهل و ظالم و جهالت پرور و قلم پرور بود، و از طرف دیگر بلشویکان روسیه با راهبری لنین شعارهای مکارانه مردمی از قبیل: زمین به دهقانان، کارخانه از آن کارگران، «کن حکومت به شوراهات» کسی که کار نمی کند، نمی خورده در داده بودند؛ ولی بعد از پنج، شش سال تبدلات بلشویکان، رویه های ملی در ادبیات خلقهای شوروی محور گردید.

در سالهای دهه شصت میلادی در ادبیات تاجیک زیر سرپرستی استاد میرزا توسونزاده (۱۹۱۱-۱۹۷۷) که در جمله شش نفر از بزرگترین ادیبان کل خلقهای اتحاد جماهیر شوروی سابق محسوب بوده رویه ملی چنان گرفت و تدریجاً قوی گشت. هر چند استاد میرزا توسونزاده خود از وضایان صادقی حزب کمونیست، وطن پهناور شوروی، خلق اعظم روس، لنین و استالین، دوشی ابدی خلقهای شوروی... بوده، امکان می داد تا ادیبان جوان به موضوعهای خوداگاهی و خودشناسی ملی نیز اعتبار بدهند. به این موضوع استاد مؤمن فطاعت (متولد ۱۹۳۲) و استاد لایق شیرعلی (متولد ۱۹۲۱) نیز توجه کردند اما شاعری که آگاهانه و جدی به این موضوع زندگی ساز پرداخت و صاحب مکتب شد، استاد بازار صابر (متولد ۱۹۳۸) می باشد.

یکی از شاعرانی که هم در هنر شاعری و هم در محتویات ملی از استاد بازار صابر پیروی می نماید، ضیاء عبدالله است.

ضیاء عبدالله به سال ۱۹۴۷ در شهر قبادیان به دنیا آمده، در سال ۱۹۹۵ مکتب میانه به نام رودکی قبادیان را و به سال ۱۹۷۰ دانشگاه دولتی آموزگاری دوشنبه را در رشته زبان و ادبیات تاجیکی، فارسی ختم نموده است. بعد از ختم دانشگاه ضیاء عبدالله مدتی آموزگار بود و بیش از پانزده سال است که در مطبوعات پنجشنبه جوانان تاجیکستان و هدای شرق و جمهوریت خلعت می گمارد.

ضیاء عبدالله زیاد شعر نمی گوید و خیلی کم انتشار می دهد، او همگی چهار کتاب ساخته است که چندان بزرگ بزرگ هم نیستند.

جهت مشتریان عزیز شعر تاجیک در اینجا چند شعر از دو کتاب نخستین ضیاء عبدالله به نامهای: کتب خاک (۱۹۸۲) و دریا (۱۹۸۵) پیاپی نهاد می شود. هر چند یک گل، دلیلی بهار نمی باشد، یک مشت نمونه خروار است.

پروفسور رحیم مسلمانیان قبادیانی

آزردۀ وجدان

دهقان پیر

من از وجدان خود آزردۀ ام عمری،
من از وجدان خود بسیار می ترسم،
که روزی صد گرت در کوچه و بازار
مثالی گرگ گشته در زمستانها

میان خانه اش پهلوی کشیده
دلش را مار درد و غم گزیده
به رویش بنیم و آید به یاد
زمینی که تم باران ندیده

به سویم می کشد دندان خود رو تیز
و من از دیدن دندان او هر بار
مثالی برۀ شیر باز می لرزم.

من از وجدان خود بسیار می ترسم
و روزی صد گرت
بر جان گرمش می خورم افسوس
که دندانش فقط بر جان من چیر است
ولیکن با کسانی کند و ناگیر است
دهانی وا کند، چون پشه دانه زود می ریزد
وگر میرم
همی ترسم که در پهلوی من
او گشته می میرد
چنانی گرگ گشته در زمستانها،
میان برف و بورانها ...

زمانی بود مرز سبز و سیراب
چمنهای شکوفان پند وجودش
همان دشتی کز و شد گل به دامن
بود لخت جواپی که بودش ...

کنون بیهوده بر دشت رخ او
دو چشم آبرو هر دم دهد آب
دریغ آب شور چشم آدم
که خشکاند تن چون مرز سیراب ...

تنش ناگه که از تیازه^(۱) لرزید
زمین خانه را آهسته مالید
گمانش که به چنگ عصر دارو
زمین تیازه دارد، تی تی او
سحر بهر وضو کز در بر آمد
به شبنم دید با چشم غم آلود
ز شبنم خواند گویا کز تب گرم
زمین امشب تکیه^(۲) آب و عرق بود ...

پیوند

جفت سرجو^(۳) ز تیغه انزاب^(۴)
چون دو دست از دو کتف گشته دراز
تا دوشنبه رسیده دست چپ،
تا بخارا رسیده دست راست.

در خیالم که تیغه انزاب
شهرها را دراز کرده دو دست
می کند با دو دست خود امروز
دو زمین دو زمانه را پیوست

چون یکی پایتخت امروز است،
دیگری پایتخت دینه اوست
تا بر سر مانند دو مرکز خویش
گویا آرزوی سینه اوست ...

ماه کاهیده

شی آرام و گردون پرستاره
مه کاهیده لغزان است و لغزان،
خیالم می رزد تا دور تیمور
مرا در قبضه می افشارد ارمان^(۵)

به چشم عرصه جنگ است و گردون
سری آغشته خون هر ستاره

بریده لشکر جزار تیمور
که سازد از سر انسان ستاره ...

پریشان می رود ماه پریشان
مثال مادر پیر و خمیده
مگر جوید سر فرزند خود را
میان جمله سرهای بریده ...

سخن

باد بوران چیست پیش جنبش باد سخن
داد دنیا می دهد هر کس دهد داد سخن
در زبان مو می دهد تا می دهد تاب زبان،
خانه ویران گشت تا شد خانه آباد، سخن
دیو پادش^(۶) بد ترک از دیو پادت می ژند،
می شوی آواره دیوانه آباد سخن
داد از آن بی رو که رو آرد به درگاه کلام
باد افغان^(۷) آو او بر چشم ایجاد سخن
تیشه ها بر ریشه اولاد آدم می ژند
آن که شناسد در عالم قدر اولاد سخن
گوش هر که بر بود از غلغل و فریاد جاه
داد دل کی بشنود او یا که فریاد سخن؟
ای وطن هرگز ندانی قدر آزادی خویش
در تو گر آزاد نبود روح آزاد سخن
می بری از یاد خود هفتاد پشت خلق خود
گر ز پادت می برایی ای وطن یاد سخن

در ساحل

صاف ریزد آب چشمه
از بلندیها به چشمه
شیر می پالد به دریا
گرمیا از شیر پالا^(۸)

ساحل دریای شیرم
همچو طفل شیر مستم
همچنان دامن مادر
دامن دریا بدستم

می ژند دندان به ساحل
موج دریا تند و خشمین
پشکند دندان کفکش^(۹)
سنگها با مشت سنگین

می فراید دختر از کوه
ساحل دریا چمیده

چون زهیش^(۱۰) چشمه از کوه
از زبان بیش زهیده^(۱۱)

رومال آهریش^(۱۲)
می ژند از باد پرپر
پر پر خیزاب دریا
گوی از او می شود سر

از برای شستن رو
می نهد چون پا به ساحل
موج بهر پایبوشش
می ژند خود را به ساحل

او گذشته از برمن
همچو ابری از بر کوه
سنگ ساحل گشته ام من
آب دریا گشته است او ...

در غم جهان زمین

ما همه از دار جهان می رویم،
پیش و قفا پیر و جوان می رویم
حاکم به سر در غم خاکم ولی
مانده ورا با چه کسان می رویم؟

در غم او نیست غم خود خوران،
جان زمین است برایشان نشان
کاش کشم تیر زمین بر کمان
تا بزنم من به چگرگاهشان

بیست چو سرپوش دگر در جهان
غیر زمین بر دهن این کسان
قرص زمین کاش چو سرپوش دیگ
راست نهم بر دهن نمشان ...

پانویس:

- ۱ - تیازه: آب شلید
- ۲ - تکی زیم
- ۳ - سرجو: سم جوی
- ۴ - انزاب: دره ای در شمال شهر دوشنبه
- ۵ - ارمان: ارمان
- ۶ - دیو پادش: مثال دیو
- ۷ - باد افغان: پادی که از جلای افغانستان می وزد.
- ۸ - شیر پالا: پالیدن شیر
- ۹ - کفکش: کف روی آب (کف آب)
- ۱۰ - زهیش: جوشیده
- ۱۱ - زهیده: جوشیده
- ۱۲ - آهریش: جنبش